

پیش‌گفتار

سخنی با دبیران دانشور

خداوندا در توفیق بگشای...

هدف از تألیف سه‌گانه کتاب فارسی و نگارش (ویژه مدارس استعدادهای درخشان) را می‌توان در دو سطح طبقه‌بندی کرد: در نخستین سطح، تقویت شَمّ زبانی و ادبی (ایجاد ملکه درک و دریافت)، تحلیل متن، التذاذ ادبی و نگارش خلاقانه را در نظر داشته‌ایم و در دومین سطح، افزایش دلبستگی دانش‌آموزان به زبان و ادبیات فارسی. رویکرد ما برای برآوردن این هدف، غنا‌افزایی بر محتوای دو کتاب «فارسی» و «نگارش» دوره اول متوسطه بوده است. غنا‌افزایی را به دو موضوع گسترش می‌دهیم تا از آن، تصویری روشن‌تر پدید آید: ژرف‌بخشی به موضوع‌های زبانی و ادبی، جذابیت‌آفرینی در آموزش زبان و ادبیات فارسی.

برخی از روش‌هایی را که در هر سه کتاب در راستای رویکرد پیش‌گفته به کار بسته‌ایم، می‌توان چنین برشمرد:

● **افزوده‌های متنی (شعر و نثر):** پایبندی به اصل همسویی با متن‌های کتاب فارسی، ما را از گزینش ذوقی متن‌های افزوده بازداشته و به کندوکاو باریک‌بینانه در آثار ادب کهن و امروز واداشته است. آگاهانه از پدید آوردن کتابی که دربرگیرنده گزیده‌ای کشکول‌گونه از متون ادبی باشد، پرهیز کرده و رشته پیوند افزودگی‌ها را - از تکبیت گرفته تا شعر و حکایت و داستان - با درس‌های کتاب فارسی و مهارت‌ها همواره نگاه داشته‌ایم. افزودگی‌ها در کتاب هفتم کم‌حجم‌تر است و در کتاب هشتم و نهم پر دامنه‌تر. البته در همین کتاب نهم نیز بیشینه پیوست‌های متنی را از بوستان سعدی برگزیده‌ایم که آیتی در سادگی و سلاست است؛ نه از آثار پیچیده و مغلق که طرح آن - دست‌کم در دوره اول متوسطه - از مقوله آموزش زود هنگام (پیش‌آموزی) است. در حاشیه‌نویسی بر این قبیل متن‌ها، گاه به تفصیل گراییده‌ایم تا از یکسو دبیر گرفتار توضیح ریزه‌کاری‌های لغوی نشود و به جای آن، در کلاس درس فرصت بسنده برای پرداختن به بن‌مایه‌های ادبی و تناسب‌ها و تفاوت‌های

مفهومی فراهم آید؛ و از سوی دیگر، دانش آموز وادار شود تا از رهگذر آموخته‌هایی که دانستی‌ها در اختیارش گذاشته‌اند (از قبیل درست‌خوانی بر پایه وزن، ساماندهی بیت، جابه‌جایی ضمیر، رای گسست اضافه، رای تبدیل فعل اسنادی، اضافه تشبیهی و جز اینها)، در کنار سرنخ‌ها و روشنگری‌های پانوشته‌ها، خود به معنای برد و بتواند آن را ساده و روان بر قلم آورد. در این میان، شکیبایی دبیر و پرهیز او از معنا کردن یکباره و املاگونه بیت و عبارت، به شکل‌گیری گام‌به‌گام معنی در ذهن می‌انجامد و کلیدهای فهم متن را یک‌به‌یک در دسترس دانش‌آموز می‌گذارد.

● **آموزش ساده وزن شعر:** در داستان سیاوش از فارسی هفتم، شیوه ساده تشخیص وزن شعر را به میان آوردیم و در پیش‌گفتار کتاب فارسی هشتم از تأثیر شناخت وزن شعر، بر درست‌خوانی سخن گفتیم. درعین حال، جادوی وزن را به عنوان ابزاری بسیار کارآمد در جذابیت‌بخشی به آموزش ادبیات قلمداد کردیم و افزودیم که دبیر چگونه با تکرار و شنیدار می‌تواند بدون نیاز به هیچ آموزش مستقیمی در کلاس درس، شم ناخودآگاه تشخیص وزن را در ذهن دانش‌آموز بیدار کند و رفته‌رفته آن را نیرو بخشد. به همین دلیل است که در کتاب حاضر، موضوع وزن شعر را با همان بنیاد شنیداری، به قلمرو شعر نو گسترش داده‌ایم.

در اینجا خاطر نشان می‌کنیم که طرح هرگونه اصطلاح عروضی یا روی آوردن به تقطیع، با روند آموزش شنیداری وزن ناسازگاری دارد و از مقوله نقض غرض است. وزن شعر را تنها باید با واداشتن دانش‌آموز مستعد دوره اول متوسطه به گوش فرادادن و دریافتن تدریجی ضرباهنگ و موسیقی شعر آموزش داد؛ و گرنه باید یکسره از خیر آن گذشت. نیز پرهیز از طراحی هرگونه پرسش وزن شعر در آزمون‌های تشریحی و چهارگزینه‌ای، سبب می‌شود که یافتن وزن به دغدغه دانش‌آموز بدل نشود و برایش نه مایه دل‌نگرانی، بلکه تمرینی دلخواه و خوشایند جلوه کند!

● در آموزش **آرایه‌های ادبی**، به جای شیوه رایج - یعنی فروکاستن آرایه‌ها به قالب فرمول‌های فشرده، در پاره‌ای جزوه‌ها یا درسنامه‌ها - با الگوبرداری از کتاب «آرایه‌های ادبی» (پایه سوم رشته علوم انسانی) کوشیده‌ایم تا با واکاوی نمونه‌هایی که از متن درس‌های کتاب فارسی یا افزوده‌های متنی همین کتاب برگزیده‌ایم، به چستی آرایه‌ها دست یابیم. برای مثال، به رغم پیچیدگی «مجاز»، با بهره‌گیری از دو واژه پاره‌متن تذکره الاولیاء، پلی میان معنای اصلی و مجازی واژه بسته‌ایم و بدون نیاز به اصطلاح «علاقه‌های مجاز»، فرایند پیدایی مجاز را در زبان نشان داده‌ایم و آنگاه با

۱- البته می‌توان برای تشویق دانش‌آموزان علاقه‌مند، از پرسش‌های امتیازی وزن شعر در آزمون بهره جست یا فعالیت‌های کوتاه کلاسی - مثلاً در قالب مسابقه - پیش‌بینی و طراحی کرد.

آوردن تمرینی از فرهنگ بزرگ سخن، دانش آموز را به جست‌وجوی معانی مجازی لغت «دم» واداشته‌ایم. بدین‌سان می‌توانیم از بررسی کاربرد مجاز در زبان، به مجاز در شعر راه یابیم و سرانجام استعاره را که در صورت و ژرف‌ساخت به مجاز مانده‌تر از تشبیه است، به عنوان خیال‌انگیزترین زیرمجموعه مجاز آموزش دهیم.

پیداست که باید در آزمون‌ها - به‌ویژه آزمون‌های چهارگزینه‌ای - به نمونه‌های ساده زبانی و ادبی بسنده کرد و از پیش کشیدن نمونه‌های پایان‌ناپذیر مجاز و دیگر آرایه‌ها در قالب بیت‌های بغرنج به‌جد خودداری ورزید.

● **خوشه‌واژه:** در کتاب‌های درسی فارسی، از هم‌ریشگی واژه‌های مشتق عربی در فارسی، با اصطلاح «هم‌خانواده» تعبیر شده است. آموزش هم‌خانواده، از جست‌وجوی سه حرف اصلی مشترک در لغات عربی امکان‌پذیر می‌شود. در املاهای فارسی - چنان‌که در بخش‌های پایانی داستان سیاوش (کتاب هفتم) آورده‌ایم - از آشنایی با هم‌خانواده‌های عربی ناگزیریم؛ اما باید بدانیم که امروزه بار واژه‌سازی یکسره بر دوش اشتقاق و ترکیب فارسی قرار گرفته و بایسته است که دانش‌آموزان از رهگذر شناخت هم‌خانواده‌های فارسی، با توانایی دستگاه واژه‌سازی زبان فارسی هرچه بیشتر آشنا شوند. چون اصطلاح هم‌خانواده در کتاب‌های فارسی، به واژه‌های عربی اختصاص یافته است، در کتاب‌های استعداد‌های درخشان اصطلاح «خوشه‌واژه» را برگزیده‌ایم. در خوشه‌واژه‌سازی می‌توان از هر دو فرایند اشتقاق و ترکیب، جداگانه یا همزمان سود برد و بن‌های ماضی و مضارع را به کار گرفت. برای نمونه، واژه‌هایی از قبیل آرایش، آرایه، آراسته، آراستگی، آرایشگاه، آرایشگری، آرایه‌گر (= دکوراتور)، گل‌آرایی... (از خوشه‌واژه آراستن) و واژه‌هایی مانند سرشناس، ناشناس، ناشناخته، شناسه، شناساگر (= معرف، در دانش شیمی)، شناسایی، خودشناسی، زبان‌شناسی، ناشناخته، جامعه‌شناختی... (از خوشه واژه شناختن).^۱

نباید در هم‌خانواده‌سازی عربی از سه حرف اصلی فراتر رویم و ذهن دانش‌آموز اول متوسطه را در درس فارسی، درگیر دشواری‌های اغلال عربی کنیم و برای مثال، درک هم‌ریشگی اسوه و تأسی، قاضی و انقضا، واضح و استیضاح، مودی و ایذا را از او انتظار داشته باشیم؛ بلکه بهتر است به جای پیچیده‌سازی هم‌خانواده‌های عربی در تمرین‌ها و آزمون‌ها، با تأکید بر خوشه‌واژه‌های فارسی، گسترش واژگانی بر بنیاد سازوکارهای واژه‌سازی در زبان فارسی را برجسته سازیم. بدین‌سان، حتی وقتی دانش‌آموز با وام‌واژه‌ای عربی چون «توقف» رویه‌رو می‌شود، ذهن او گذشته از «وقف، وقفه، متوقف» به سوی توقفگاه (= پارکینگ)، توقف‌ناپذیر، توقف‌سنج

۱- البته در این کتاب، پس از آموزش دو گونه مصدر در زبان فارسی (منظم و نامنظم)، مبنای خوشه‌واژه‌سازی را بن مضارع می‌گیریم.

(=پارکومتر) نیز راه می‌برد یا زمانی که «توسعه» را با «وسعت» هم‌خانواده می‌گیرد، واژه‌هایی چون «توسعه‌طلبی» و «توسعه‌یافته» و «توسعه‌یافتگی» را هم پیش چشم دارد. این‌گونه است که دانش‌آموز فرایند سازگاری و ام‌واژه‌های عربی با دستگاه صرفی فارسی را فرامی‌گیرد. گذشته از این، چیرگی بر ساختِ خوشه‌واژه‌ها، ذهن دانش‌آموز را با الگوهای گوناگون اشتقاق و ترکیب، و ظرافت‌ها و امکانات هریک، خوگر می‌کند و گنجینهٔ فعالِ واژگانِ ذهنی او را غنا می‌بخشد.







● در پیش‌گفتار کتاب هشتم، بهره‌گیری از حجم کتاب‌های ادبی را برای جذابیت‌بخشی به آموزش تاریخ ادبیات، توصیه کردیم. اکنون می‌افزاییم که اگر فضا و امکانات مدرسه یاری کند، می‌توان گامی دیگر برداشت و در اتاقی جداگانه، آثار ادبی را در پس‌زمینهٔ سده‌های تاریخی به نمایش گذاشت؛ بدین شیوه که گرداگرد چنین اتاقی، میزهایی تکیه‌داده بر دیوار چیده شود و روی هر میز تندیس و آثار شاعران و نویسندگان یک سده از تاریخ ادبیات فارسی قرار گیرد. برای نمونه، بر میز سدهٔ ششم هجری، اسرارالتوحید محمدبن‌منور و کلیده‌ودمنه نصرالله منشی و چهارمقالهٔ نظامی عروضی و پنج گنج نظامی و دیوان خاقانی و انوری و حدیقهٔ سنایی با تندیس یا تصویری از هر نویسنده یا شاعر جای گیرد و پاره‌ای ویژگی‌های سبکی یا زندگینامه‌ای هریک بر مقوایی که به دیوار کنار میز آویخته است، نقش بندد و با تصویر یا نمونکی از بناهای به‌یادگارمانده از آن دوران یا نقشه‌ای تاریخی از آن روزگار همراه شود. در دو سوی این میز، دو میز سدهٔ پنجم و هفتم جایگیر می‌شود و دورهٔ معاصر نیز میز بزرگی را از آن خود می‌کند. بدین‌سان دبیر می‌تواند هرچند هفته یک‌بار، دانش‌آموزان را به «اتاق تاریخ ادبیات» فراخواند و در فضایی نمایشگاه‌گونه به آموزش حافظه‌محور تاریخ ادبیات، بُعد و ژرفای تجربی و شناختی بیخشد. این نمایشگاه، چشم‌اندازی از سده‌های پیاپی و شاعران و نویسندگان هر عصر و مجموعه‌ای از آثار برجستهٔ ادبی را عرضه می‌کند و به جای یادسپاری کوتاه‌مدت نام فلان شاعر و بهمان اثر، زمینه‌ساز شناختی ماندگار از تاریخ ادبیات فارسی می‌شود.

● آشنایی با فرهنگستان و فرهنگ بزرگ سخن برجسته‌ترین و منسجم‌ترین دانستنی کتاب‌های سه‌گانه‌اند که یکی در هفت و دیگری در شش بخش سامان یافته‌اند. در «آشنایی با فرهنگستان» خواسته‌ایم دانش‌آموزان را که در آینده متخصصان علم و فناوری خواهند بود، تا اندازه‌ای با ضرورت و شیوه‌های دقیق واژه‌گزینی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی آشنا کنیم و آنان را به پذیرش و کاربرد واژه‌های

علمی فارسی - که لازمه ارتقای زبان فارسی به زبان علم روز است - برانگیزیم. «فرهنگ بزرگ سخن» را تا امروز، روشمندترین و معتبرترین فرهنگ فارسی می‌شناسیم. در فرایندی سه‌ساله، از آشنایی ساده آغاز کرده و پله‌پله تا بهره‌گیری حرفه‌ای از فرهنگ (جست‌وجوی ترکیبات لغت یا معنی دقیق لغت ادبی از میان انبوه معانی) پیش رفته‌ایم.

● هدف از بخش نگارش کتاب حاضر - در پی محتوای دو پایه پیشین - تشویق دانش‌آموزان و انگیزه‌بخشی به آنان برای گام نهادن در پهنه نگارش خلاقانه است. درس‌های ششگانه این بخش، جملگی به کتاب نگارش وفادارند؛ اما هم‌زمان هر ظرفیتی را به کار می‌گیرند تا با گشودن افق‌های تازه و به میان آوردن برداشت‌های نو، درس‌های کتاب نگارش را گسترش دهند و راه را برای خلاقیت نگارشی هموار سازند. بی‌گمان خلاقیت و نوآوری، نیازمند فضایی است که دانش‌آموزان در آنجا بی‌دغدغه دست به آزمون و خطا بزنند. از این رو فعالیت‌های نگارشی - به‌ویژه دست‌گرمی‌های آغازین هر درس - به گونه‌ای طرح‌ریزی شده‌اند که چنانچه آزمایشگاه، میدانی برای آزمون و خطای دانش‌آموز باشند. هر نوشته - حتی برای کارآموزده‌ترین و مجرب‌ترین نویسندگان - در حکم آزمایشی نوآیین است که کمال بخشیدن و به ثمر رساندن آن، حوصله فراوان می‌طلبد. بدان هر آزمایشی، هرچند نویسنده پیش از آغاز، انتظار و ذهنیتی مشخص از فرآورده نهایی نگارش دارد، اما نتیجه کار، تنها پس از کلنجار رفتن با واژه‌ها - برهم‌نهادن، جایگزین ساختن، پس‌وپیش کردن و دنبال کردن سرنخ‌های آنها - روشن می‌شود. در روند نوشتن و آزمون، چه بسا محیط کار (کاغذ) - مانند تصویری که از آزمایشگاه‌های علمی داریم - شلوغ و آشفته شود و اثر قلم‌خوردگی‌های چندین‌باره بر آن پدیدار گردد؛ ممکن است ثمره کار - چنان‌که باید - خشنودی نویسنده آزمونگر را برآورده نسازد؛ یا آزمایش آغازین به آزمون‌های دیگر بینجامد. به‌رور در چنین فضای آزمایشگاهی و در کشاکش‌های نوشتن و لغزاندن قلم بر کاغذ است که نویسنده از آزمون و خطای خود نکته‌ها می‌آموزد و تجربه‌ها می‌اندوزد. بنابراین باید در چنین آزمایش‌هایی، تأکید ما نه تنها بر فرآورده نهایی (نوشته پیراسته)، بلکه بر فرایند نوشتن باشد. گفت‌وگو درباره فرایند نوشتن، نقش برجسته‌ای در پایداری و ماندگاری آموخته‌های برخاسته از آزمایش و خطا دارد و همواره می‌باید در کلاس مجالی برای بازگویی این قبیل تجربه‌های دانش‌آموزی فراهم آورد.

بخش‌بندی کتاب نهم، از دو کتاب پیشین، کمینه‌گراتر و یک‌دست‌تر است؛

به گونه‌ای که طیف گسترده محتوای افزوده را در دو بخش با نشانواره  و  گنجانده‌ایم و تمرین‌ها را به ترتیب در نشانواره‌های ,  و  تعبیه کرده‌ایم. از این میان، استثنائاً تمرین‌های یکسره دستوری را با نشانواره «نوشتنی» در پایان نشانده‌ایم و برچسب  را در کنارش آورده‌ایم.

شکل‌گیری درست فرایند یاددهی- یادگیری در یک‌یک بخش‌ها و تمرین‌های کتاب‌های سه‌گانه، در گرو اشراف و نظارت همه‌جانبه دبیر است. از این رو نباید فراگیری هیچ بخشی از کتاب را به دلیلی از جمله تنگی وقت، به دانش‌آموزان وا گذاشت. پاسخ‌گویی به تمرین‌ها هم گرچه تکلیف دانش‌آموز در خانه شمرده می‌شود، اما به دنبال آن، نباید از حل تمرین^۲ در کلاس با مشارکت دانش‌آموزان غفلت ورزید. در ارزشیابی نوبت اول و دوم، در هریک از مواد سه‌گانه درسی زبان و ادبیات فارسی، سهم نمره کتاب حاضر، ۵ نمره مستمر و ۵ نمره پایانی از ۲۰ نمره است.^۳

خوشبختانه در تدوین این کتاب نیز از توصیه‌های عالمانه و انگیزه‌بخش گروه زبان و ادب فارسی دفتر تألیف و نکته‌سنجی‌های ارزنده همکاران مرکز ملی پرورش استعدادها درخشان در سراسر کشور برخوردار بوده‌ایم. دبیران گران‌قدر را به پاس همراهی همدلانه‌شان در آموزش بهینه این مجموعه کتاب، سپاس می‌گزاریم و همچنان درخواست داریم که کژتابی و کاستی یا سودمندی و کارآمدی بخش‌های گوناگون کتاب را با نویسندگان در میان بگذارید.^۴

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
هم مگر پیش نهاد لطف شما گامی چند

۱- زیربخش «نوشتنی» گاه در پاره دوم کتاب (نگارش)، رنگ نگارش خلاقانه به خود می‌گیرد و ماهیتی دیگرسان می‌پذیرد.

۲- با توجهی دوچندان به تمرین‌های اندیشیدنی

۳- به عبارت دیگر، سهم پاره فارسی این کتاب، در هریک از دو ماده درسی «خواندن فارسی و درک متن» و «املا فارسی»، ۵ نمره مستمر و ۵ نمره پایانی و سهم پاره «نگارش» نیز در ماده درسی «نگارش»، ۵ نمره مستمر و ۵ نمره پایانی از ۲۰ نمره در هر دو نوبت است.

۴- از راه رایانامه‌ای که نشانی آن را در واپسین برگ کتاب خواهید یافت.

پیش‌گفتار

سخنی با دانش‌آموزان گرانقدر

کتابی که پیش روی دارید، سومین از سه‌گانه کتاب‌های فارسی (ویژه مدارس استعداد‌های درخشان) است. ساختار این کتاب در سنجش با دو کتاب پیشین، ساده‌تر و شسته‌رفته‌تر، و محتوایش گسترده‌تر و پرمایه‌تر است. یکایک درس‌های پاره فارسی کتاب حاضر، با همان درس از «فارسی» (پایه نهم) همسویی دارند و درس‌های ششگانه پاره نگارش این کتاب نیز با شش درس آغازین «نگارش» (پایه نهم) هماهنگ‌اند. افزون‌براین نکته‌هایی برگرفته از درس هفتم و هشتم کتاب نگارش، در دو درس پنجم و دوم این پاره به میان آمده است.

● افزوده‌های محتوایی کتاب در هر دو پاره، نشانواره  یا  دارند و تمرین‌ها به ترتیب در سه نشانواره , , و  گنجانده شده‌اند. به جز بخش‌های یکسره دستوری که در پایان هر درس جای گرفته‌اند.

● گاهی مقصود از تمرین «نوشتنی» در پاره «نگارش» فراتر از پاره «فارسی» است و مفهوم نگارش خلاقانه از آن برمی‌آید.

● تمرین‌های «اندیشیدنی» را همواره پیش چشم داشته باشید و میدانی برای جولان‌دهی مرکب اندیشه خود بدانید! گاه در چنین پرسش‌هایی تنها یک پاسخ درست نداریم؛ بلکه چه بسا با طیفی از پاسخ‌های گوناگون، اما درست و سنجیده روبه‌رو شویم که هریک از چشم‌اندازی متفاوت به موضوع می‌نگرند. البته نباید ساده‌انگارانه تصور کرد که هر پاسخی به چنین پرسش‌هایی پذیرفتنی است!

● افزوده‌های متنی (از شعر و نثر) در پاره «فارسی»، هم در بخش «خواندنی» جای گرفته‌اند و هم در تمرین‌های «اندیشیدنی». پانویشت‌های متن‌ها را به دقت بخوانید و بکشید معنای بیت‌ها و عبارت‌ها را خود گام‌به‌گام به دست آورید؛ نه آنکه از دبیرتان بخواهید معنا را املاوار برایتان بگوید و شما بنویسید. آموخته‌هایی از قبیل سامان‌دهی بیت، جابه‌جایی ضمیر، رای گسست اضافه، رای تبدیل فعل اسنادی، که چرایی و جز اینها را به کار بگیرید. پس از آنکه معنا را دریافتید، به تناسب‌ها و تفاوت‌های مفهومی این افزوده‌ها با درس‌های کتاب فارسی بیندیشید.

● در میان افزوده‌های دانستنی، به «آشنایی با فرهنگستان» و «فرهنگ بزرگ

سخن» - که دنباله دو سال سپری شده است - اهمیت دوچندان دهید. «آشنایی با فرهنگستان» رفته رفته شما را با ضرورت‌ها و شیوه‌های واژه‌گزینی علمی آشنا می‌کند و از داوری‌های ناآگاهانه بازمی‌دارد. «فرهنگ بزرگ سخن» نیز شما را در بهره‌گیری حرفه‌ای از معتبرترین فرهنگ فارسی امروز یاری می‌رساند.

● فعالیت‌های نگارشی بخش «نگارش» کتاب حاضر - از جمله دست‌گرمی‌های آغاز هر فصل - زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا مهارت‌های نگارشی‌تان را با شیوه‌هایی از قبیل بازی‌های نگارشی و تحلیل متن پرورش دهید. بسیاری از فعالیت‌های کتاب به شما انگیزه می‌دهد تا با واژه‌ها بازی کنید. این بازی‌ها را جدی بگیرید؛ زیرا در مسیر همین بازی‌ها است که می‌آموزیم واژه‌های گوناگون و ترکیب‌های رنگارنگ چه ظرفیت‌هایی پدید می‌آورند، چه معناهایی خلق می‌کنند و چگونه هم‌نوعان خود (واژگان دیگر) را فرامی‌خوانند تا معنایی را که در سر دارند، شکل دهند و بیورند. همچنین در این بخش از کتاب، متن‌هایی می‌خوانید به قلم کسانی که پیشه‌شان نویسندگی است. در خواندن این متن‌ها، از درون‌مایه و پیامی که داستانشان و نوشته‌ها در خود می‌پرورند و به خواننده منتقل می‌کنند، غفلت نورزید. علاوه بر پیام، به بازی‌های زبانی - شگردهای روایت و چگونگی کاربرد واژگان و ترکیب‌ها و نیز سازه‌های تصویری که نویسندگان با ملاحظه لغت‌ها می‌سازند - دقت کنید. در دنیای فناوری امروز، فرایندی هست که با نام «مهندسی معکوس» شناخته می‌شود. در روند این مهندسی پیچیده، دانشمندان و مهندسان کوشش می‌کنند تا با تجزیه گام‌به‌گام و بررسی و واکاوی اجزای یک دستگاه کامل که در اختیارشان قرار گرفته است، به سازوکار و عملکرد آن پی برند؛ به گونه‌ای که بر پایه این شناخت، بتوانند نمونه تازه‌ای از چنین دستگاهی تولید کنند. شما هم وقتی متن‌های کتاب حاضر را می‌خوانید، خود را مهندسی تصور کنید که می‌خواهد کنجکاوانه از زیربوم متن سردرآورد و شگردهای نهفته در آن را کشف کند و این کشف و دریافت را دستمایه‌ای قرار دهد تا بتواند نمونه‌ای مشابه در آینده بیافریند. در پی خواندن هر متن، برداشت خود را با دبیر و هم‌کلاسی‌ها در میان بگذارید و بکوشید تا هربار از یافته‌هایتان در بافت نوشته‌هایتان بهره‌برید.

● از راه رایانامه‌ای که نشانی آن در آخرین برگ کتاب یاد شده است، می‌توانید دیدگاه‌های خود را درباره این کتاب با ما در میان بگذارید.

شادبهر و دوستکام باشید!

ستایش به نام خداوند جان و خرد



۱- «به نام خداوند جان و خرد/ کزین برتر اندیشه برنگذرد» نخستین بیت شاهنامه است.^۱

به نظر شما چرا فردوسی شاهنامه را با نام خداوند «جان» و «خرد» آغاز کرده و از میان صفات گوناگون خداوند بر جان‌آفرینی و خردبخشی او تکیه کرده است؟

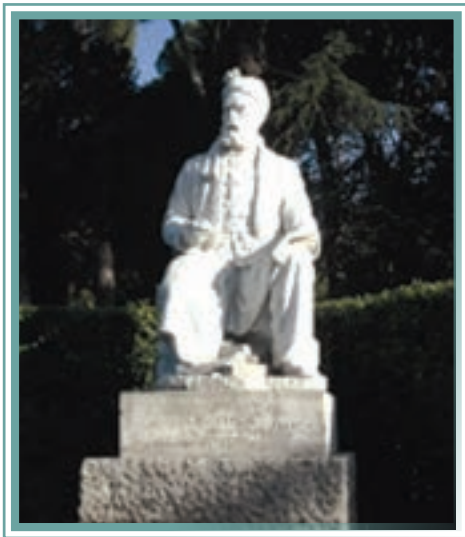
فردوسی پیوند جان و خرد را در قالب این بیت از دیباجه چگونه نشان داده است؟

خرد، چشم جان است؛ چون بنگری^۲ تو بی چشم، شادان، جهان نَسپری^۳

۱- با نام خداوند جان و خرد [شاهنامه را آغاز می‌کنم]؛ زیرا اندیشهٔ انسان نمی‌تواند از این فراتر رود (بنابراین در ستایش خداوند سخنی بیشتر از اینکه او خداوند جان و خرد است، نمی‌توان گفت).

۲- دَقَّت و تَأَمَّل کنی

۳- جهان سپردن: روزگار گذراندن



تندیس فردوسی ساختهٔ ابوالحسن صدیقی
میدان فردوسی شهر رم ایتالیا

۲- مصراع دوم از بیت «خداوند نام و خداوند جای / خداوند روزی ده رهنمای»
یادآور کدام نام‌های خداوند است و چرا فردوسی این دو را در کنار هم نشانده است؟

۳- مفهوم بیت دیباچهٔ شاهنامه را با این بیت ناصر خسرو مقایسه کنید:
تواناست بردانش خویش دانا نه داناست آن‌کو تواناست بر زر
آیا بیت دیباچه با مفهوم بیت زیر در تقابل است؟ چرا؟
تا توانستم، ندانستم چه سود؟ چون‌که دانستم، توانایی نبود

۴- می‌دانیم که فردوسی در تاریخ ادبیات فارسی از لقب «حکیم» برخوردار بوده است:
حکیم ابوالقاسم فردوسی. بر پایهٔ بیت‌های دیباچه و شناختی که از شاهنامه دارید، بگویید
چرا ایرانیان چنین لقبی را برازندهٔ فردوسی دانسته‌اند.

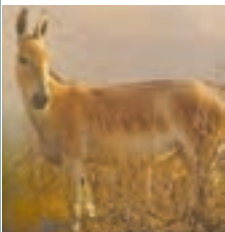
۱- خداوندی که دارندهٔ همهٔ نام‌ها و همهٔ جای‌هاست (به همه چیز هستی بخشیده و جایی برای هر یک معین کرده) خداوندی که روزی می‌دهد و راه درست را نشان می‌دهد. شاید در این بیت «نام» و «جای» دارای معنایی متضاد و ناساز باشند؛ بدین صورت که مقصود از «جای» (= مکان)، جهان مادی باشد ولی «نام»، جهان معنا و ماورا را برساند که حواس انسان تنها «نام» آن را می‌شنود و از درک آن ناتوان است.



برخی پژوهشگران، شاهنامه را «خردنامه» خوانده‌اند. با وجود این، وصف موجودات و پدیده‌ها و رویدادهای شگفت‌انگیز و خردگریز در داستان‌های شاهنامه فراوان است. از این میان، فشرده داستان «آکوان دیو» را در پی می‌آوریم و با هم می‌خوانیم. هرچند ماجرای رستم و آکوان دیو در روزگار پادشاهی کیخسرو رخ داده است، اما گمان می‌رود فردوسی آن را پیش از دیگر بخش‌ها و داستان‌های شاهنامه سروده باشد.

در زمان کیخسرو جانوری پدید می‌آید و خود را به شکل گورخری^۱ زردرنگ که خطی سیاه از یال تا دم بر تن دارد، درمی‌آورد و به گله اسبان شاه حمله می‌کند و اسبان را از پای در می‌آورد. کیخسرو پی می‌برد که این جانور گورخر نمی‌تواند باشد، زیرا گورخر از اسب زورمندتر نیست. بنابراین رستم را به کشتن جانور می‌فرستد و به او هشدار می‌دهد که خود را از آن حفظ کند؛ شاید که اهریمن باشد. رستم پس از سه روز جست‌وجو در چراگاه اسبان، آکوان را در هیئت^۲ گورخری می‌یابد و به دنبال او اسب می‌تازد و می‌کوشد تا با کمند گرفتارش کند و نزد شاه ببرد؛ ولی همین که کمند می‌افکند، گورخر از چشمش ناپدید می‌شود و رستم درمی‌یابد که این جانور، گور نیست و آکوان دیو است. گویا دانایان می‌دانسته‌اند که آکوان دیو در آن دشت مأوا^۳ دارد. گور یکبار دیگر در برابر چشمان رستم پدیدار می‌شود، اما تا رستم با کمان خود به سوی گور نشانه می‌رود، اثری از او به جای نمی‌ماند. پس از سه روز پیاپی تاخت‌وتاز در دشت، رستم خسته و تشنه و گرسنه در کنار چشمه‌ای فرود می‌آید و به خواب می‌رود.

چو آکوانش از دور خفته بدید یکی باد شد تا بر او رسید



۱- در شاهنامه مقصود از «گور»، گور ایرانی است که بومی ایران است و به جای خط‌های راه‌راه سیاه و سفید، بدنی به رنگ قهوه‌ای روشن یا نخودی یک‌دست دارد. همین جانور است که دراصل «گورخر» نام دارد و نام درست گور راه‌راه آفریقایی، گور اسب است.

۲- شکل

۳- خانه، مسکن

۴- در شتاب و سرعت، مانند بادی شد

۵- نزد، پیش

زمین گردبُریدو برداشتش
 غمی^۱ گشت رستم چو بیدار شد
 چو رستم بجنید بر خوشتن،
 یکی آرزو کن^۲ که تا از هوا،
 سوی آبت اندازم ارسوی کوه؟
 چو رستم به گفتار او بنگرید
 «گر اندازم - گفت - بر کوهسار،
 به دریابۀ آیدگران اندازم
 چنین داد پاسخ که: «دانای چین
 که: «در آب هر کو بر آورد هوش^۳
 به زاری^۴، بماند هم ایدر^۵ به جای
 به کوهم بینداز تا ببر و شیر
 ز رستم چو بشنید آکوان دیو،
 «به جایی بخواهم فگندنت - گفت
 به دریای ژرف، اندر انداختش

ز هامون به گردون برافراشتش
 سر پُرخرد پُر ز پیکار شد
 چنین گفت آکوان که: «ای پیلتن،
 کجات آید افگندن اکنون هوا^۶
 کجا خواهی افتاد، دور از گروه؟»
 هوا در کف دیو وارونه دیده
 تن و استخوانم نیاید به کار
 کفن، سینه ماهیان سازدم»
 یکی داستانی زده است اندرین^۷،
 به مینو^۸ نبیند روانش سروش^۹
 خرامش^{۱۰} نیاید به دیگر سرای^{۱۱}
 بینند چنگال مرد دلیر^{۱۲}
 بر آورد بر سوی دریا غریو
 که اندر دو گیتی نیابی نهفت^{۱۳}
 کفن سینه ماهیان ساختش

۱- غمگین و بیتاب

۲- یکی آرزو کن: یک آرزو کن، آرزویی کن

۳- «هوا» در مصراع دوم به معنی «خواست و آرزو» است. آرزویی کن و بگو که خواست تو چیست. از هوا تو را به کجا بیندازم؟ در آب یا بر کوه؟ (هوا در دو مصراع گرچه تکرار شده، اما با معنای متفاوت به کار رفته است و بنابراین می‌تواند در جایگاه قافیه قرار گیرد)

۴- آر - که کوتاه‌شده «اگر» است - گاه در شاهنامه (از جمله در این بیت) به معنی «یا» است.

۵- دید که خواست، خواست دیو بدکار و نامبارک است.

۶- در این باره، مثلی زده است.

۷- هوش بر آوردن: مردن (کنایه)

۸- بهشت

۹- فرشته

۱۰- گریه و غصه، در اینجا: خواری

۱۱- بر وزن «دیگر»، اینجا

۱۲- خرامش نیاید: او را خرام نیاید، نمی‌تواند بخرامد. (خرامیدن یا خرامیدن، در اینجا یعنی رفتن)

۱۳- مخفی‌گاه

همان کز^۱ هوا سوی دریا رسید، سبک^۲ تیغ تیز از میان^۳ برکشید
نهنگان چو کردند آهنگ اوی بودند^۴ سرگشته^۵ از چنگ^۶ اوی
به دست چپ و پای، کرد آشنا^۷ به دیگر، ز دشمن همی جست راه
به کارش زمانی نیامد درنگ چنین باشد آن کو بود مرد جنگ
ز دریا، به مردی، به یک سو کشید برآمد به هامون و خشکی بدید
ستایش گرفت آفریننده را رهنیده از بد تن بنده را
برآسود و بگشاد گردی میان^۸ بر چشمه بنهاد بیر بیان^۹
کمند و سلیحش^{۱۰} چو بگفتند^{۱۱} زره را بپوشید شیر دژم^{۱۲}
بدان چشمه آمد کجا^{۱۳} خفته بود بر آن دیو بدگوهر آشفته بود^{۱۴}

رستم رخس را در کنار چشمه نمی بیند و پیاده سر در پی رخس می گذارد تا به مرغزاری^{۱۵} می رسد که چراگاه اسبان آفراسیاب است. رخس را در چراگاه می یابد و گلّه آفراسیاب^{۱۶} را می گیرد و چون تورانیان به سرکردگی آفراسیاب و همراه با چهل پیل سپید جنگی به تعقیبش می آیند، آنان را شکست می دهد و پیل ها و بُنه شان^{۱۷} را به غنیمت می گیرد. سپس به چشمه ای که نزدیک آن به اکوان برخورد کرده بود، باز می گردد.

۱- همان که: به محض اینکه (امروزه «همین که» می گویم)

۲- به سرعت، چالاک

۳- نیام، غلاف

۴- شدند (در اینجا، بودن: شدن)

۵- درمانده، بیچاره (در اینجا)

۶- پنجه؛ در اینجا، مراد قدرت دست و پنجه است.

۷- شنا

۸- گردی میان: میان (کمر بند) گردی (پهلوانی)؛ کمر بند پهن چرمین که پهلوانان بر کمر می بستند.

۹- رزم جامه رستم که برخی می پنداشتند از پوست ببر بوده است.

۱۰- «سلیح» فارسی شده «سلاح» است که در آن، مصوت /آ/ به /ای/ تبدیل شده است. نمونه هایی مانند بلی^{۱۱}، ولکن^{۱۲} و لیکن^{۱۳} که در فارسی و نگارش هشتم (ویژه استعدادهای درخشان) دیدید، از این دست است

۱۱- دژم یا دژم: خشمگین

۱۲- «کجا» در برخی بیت های شاهنامه - از جمله این بیت - به معنی «که» کاربرد داشته است.

۱۳- آشفتن: خشمگین شدن

۱۴- مرغ (سبزه) + زار، سبزه زار

۱۵- بزرگترین پادشاه توران و دشمن بزرگ ایرانیان در شاهنامه

۱۶- توشه سفر، در اینجا: اسباب و سازوبرگ سپاه

دگر باره اکوان بدو باز خورد^۱ «نگشتی - بدو گفت - سیر از نبرد؟
 برستی ز دریا و چنگِ نهنگ به دشت آمدی باز، پیچان^۲ به جنگ؟»
 تَهْمَن^۳ چو بشنید گفتارِ دیو، بر آورد چون شیرِ جنگی غریو^۴،
 ز فتراک^۵ بگشاد پیچانِ کمند بیفگند و آمد میانش به بند
 بیچید^۶ بر زین و گرزِ گران بر آهیخت^۷ و چون پُتکِ آهنگران،
 بزد بر سر دیو، چون پیلِ مست سر و مغزش از گرز رستمِ بَخَسْت^۸
 فرود آمد، آن آبگون^۹ خنجرش بر آهیخت و بُرید جنگی سرش
 همی خواند بر کردگار آفرین کزو بود پیروزیِ روزِ کین^{۱۰}
 تو مَر دیورا^{۱۱} مردمِ بد شناس کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
 هر آن کو گذشت از رهِ مردمی ز دیوان شمر مَشْمُرَش ز آدمی



۱- از میان گفتاوردهای (نقل قول‌های) داستان اکوان دیو، یک نمونه «گفتاورد در گفتاورد» و یک نمونه «تک‌گویی» بیابید.

- ۱- بخوانید: خَرْد
- ۲- با حالت اضطراب و بی‌قراری به سبب درد، ناراحتی یا خشم
- ۳- تَهْمَن یا تَهْم (=نیرومند و چالاک) + تَن: دارای تن چالاک و ورزیده (در بیت، برای نگه‌داشتن وزن تنها می‌توان این واژه را با زبَر «ه» خواند)
- ۴- واژه فارسی به معنی خروش و صدای بلند که از حلقوم انسان و جانوران بیرون می‌آید.
- ۵- تسمه یا نوار چرمی که از جلو یا عقب زین اسب آویزان می‌کردند و چیزی را - از جمله کمند یا گرز - با آن به زین می‌بستند.
- ۶- چرخید
- ۷- بیرون کشید. («آهیختن» و مصدر دیگر آن، «آختن» به معنی بیرون کشیدن است. «برآهیخت و» را در این بیت و دو بیت پس از آن، بخوانید: «برآهیخت» یا «برآهیخت» را با ای/ کوتاه بخوانید.)
- ۸- از مصدر «خَسْتن»، زخمی و مجروح شد.
- ۹- مانند آب در درخشانی و شفافیت، تیز و برنده
- ۱۰- جنگ
- ۱۱- در سَبک کهن شعر فارسی، گاه مفعول دو نشانه داشته است؛ یعنی «مَر» پیش از مفعول می‌آمده است و «را» پس از آن. مَر دیو را = دیو را.

۲- در بیت زیر ضمیر جابه‌جاشده را به جایگاه نخستین خود بازگردانید.

به دریا به آید گر اندازدم^۱ کفن، سینه ماهیان سازدم

۳- شعر را آهنگین بخوانید و بر پایه «ت» و «تن»، وزن شاهنامه فردوسی را پیدا کنید. (شمار بیت‌های شاهنامه در دست‌نویس‌های [=نسخه‌های خطی] گوناگون، ناهمسان است؛ اما بیشتر دست‌نویس‌ها دارای کمابیش پنجاه‌هزار بیت‌اند. بنابراین شاهنامه نزدیک به یکصد هزار مصراع دارد و وزن یکایک مصراع‌ها، همان است که شما می‌یابید.)



۱- معنی بیت‌های گفتاورد در گفتاوردی را که در بخش «جستی» یافته‌اید، به فارسی امروزی بنویسید.

۲- معنای واژه، ترکیب و مصراع‌هایی را که در متن زیرشان خط کشیده‌ایم، بنویسید.



۱- در خواندن بیت‌های شاهنامه، لحن غالب، لحن حماسی است. آیا وزن شاهنامه به پیدایش این لحن یاری می‌رساند؟ بیت‌های داستان اکوان را چگونه می‌خوانید تا ضرباهنگ حماسی حفظ شود؟

۲- از روندر و رویدادهای این داستان، چه ویژگی‌هایی از شخصیت آبرپهلوان ایران، رستم‌دستان^۲ درمی‌یابید؟

۱- ضمیرهایی که به پایان فعل‌ها می‌پیوندند و نقش مفعول دارند، جابه‌جاشده یا جهش‌یافته به شمار نمی‌روند؛ زیرا این الگو، در زبان عادی و معیار، کاربرد بسیار دارد: دیدمت، آوردمش، ترساندمتان...

۲- دستان، نام دیگر یا لقب «زال» در شاهنامه است. رستم دستان یعنی رستم، فرزند زال.

۳- بزرگ‌نمایی و اغراق، ویژگی‌های همیشگی داستان‌های حماسی است. از دید شما دلیل اغراق‌آمیزبودن چنین داستان‌هایی چیست و در کدام بخش از داستان اکوان دیو، اغراق نمایان‌تر است؟

۴- فردوسی در بخشی از دیباچه شاهنامه، درباره داستان‌های کتاب خود این دو بیت را سروده است:

تو این را دروغ و فسانه^۱ مدان به یکسان، روشن^۲ زمانه مدان
از او هرچه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد^۳

مفهوم بیت‌های بالا چگونه میان خردگرایی فردوسی و داستان‌های شاهنامه سازگاری برقرار می‌کند؟ ارتباط میان بیت‌های پایانی داستان اکوان با این دو بیت چیست؟

۱- داستان تخیلی و به دور از واقعیت

۲- روشن، صورت کهن‌تر واژه «روش» است.

۳- تو این کتاب را دروغ و افسانه نپندار، و خیال نکن که همواره روش و گردش روزگار یکسان بوده است (چه بسا رویدادهایی که در گذشته رخ داده و امروزه اثری از آنها نیست. نباید بپنداریم که روزگار همیشه بر این قاعده بوده است که ما می‌بینیم). هرچه از آن (شاهنامه) با خرد سازگار است و جور درمی‌آید [، چه بهتر!؛ باقی، رمزگونه و نمادین است و بر پایه رمز، معنا پیدا می‌کند.

فصل اول



زیبایی آفرینش

نویسندگان از رهگذر واژگان با خوانندگان گفت‌وگو می‌کنند و هنرمندان، از طریق آفریده‌های هنری پیامشان را به مخاطبان می‌رسانند. خداوند - یگانه هنرمند طبیعت و برترین نویسنده خلقت - به زبان زیبای آفرینش با بندگانش سخن می‌گوید. بنابراین، باریک‌بینی و دقت در زیبایی‌های آفرینش، ما را یاری می‌دهد تا پیام خالق جهان را درک کنیم. درس‌های این فصل ذهن ما را بیش از پیش، متوجه زیبایی‌های آفرینش می‌کند. خواندن درباره زیبایی‌های آفرینش - آن‌هم در قالب شعر و نثر لطیف فارسی - البته بسیار سودمند است؛ اما اگر می‌خواهیم بیش از این به خالقمان نزدیک شویم، می‌باید در طبیعت گام برداریم و بی‌واسطه زیبایی‌هایش را تجربه کنیم. چراکه طبیعت به زبان خداوند سخن می‌گوید: درخت، غزل سبز خداوند است و کوه، قصیده استوار و بلندش. با خواندن شعر خداوند - با دقت در رشد آهسته و پیوسته درخت و عشق ورزیدن به سکوت و زمزمه کوهستان - می‌آموزیم که طبیعت در راه رسیدن به کمال همواره در تکاپوست، اما هرگز شتاب نمی‌کند و برای اینکه دیگران را تحت تأثیر قرار دهد، فریاد بر نمی‌آورد.

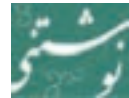
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است



● بیت «پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز / ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار» به آیات ۳۸ سوره یس و ۳۳ سوره ابراهیم اشاره دارد. این دو آیه شریفه را در قرآن کریم بیابید و بگویید هر بخش از بیت، برگرفته از کدام آیه است.



گل صدبرگ



۱- در بیت «که تواند که دهد میوه آلوان از چوب / یا که داند^۲ که برآرد گل صدبرگ^۳ از خار؟» واژه «آلوان» - که جمع شکسته «لون» است و دراصل معنای رنگ‌ها دارد - با چه معنایی به کار رفته است؟

۲- در بیت «این همه نقش عجب بر درودیوار وجود^۴ / هرکه فکرت نکند، نقش بود بر دیوار»، عبارت «نقش

۱- تقدیر، از ریشه «قَدَر» (=اندازه) است و معنی «اندازه‌گیری و تعیین» دارد. فرمان الهی با اندازه‌گیری دقیق و مقدار معین برای هر پدیده جریان می‌یابد. بر پایه این تقدیر و اندازه‌گیری، نصیب و «قسمت» (=بخش) هر کس از سرنوشت به او داده می‌شود. از این رو تقدیر معنای فرمان خداوند را نیز می‌رساند. تقدیر عزیز را می‌توان در این بیت «فرمان استوار» معنا کرد.

۲- دانستن در اینجا به معنی «توانستن» آمده است؛ داند: تواند، می‌تواند.

۳- گل صدبرگ: گل صدپَر، نوعی گل سرخ با گلبرگ‌های پُرپر

۴- هستی مانند خانه‌ای تصور شده که بر در و دیوار (سراسر) آن، تصویرهای شگفت‌آور نقش بسته است.

بر دیوار بودن» کنایه از چیست؟

۳- معنی دو واژه‌ای را که زیرشان خط کشیده‌ایم، بنویسید.

تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

۴- تفاوت معنایی «که» را در بیت‌های پایین بررسی کنید.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
که تواند که دهد میوه آنوان از چوب؟ یا که داند که برآرد گلِ صبرِ برگ از خار؟
سعدی راست‌روان گوی سعادت بردند راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

۵- معنای کناییِ مَثَلِ «این گوی و این میدان» چیست؟ (نگاه کنید: بخش «دانستنی» همین درس)



۱- با توجه به معنای «خداوند» در مصراع «آفرینش همه تنبیه خداوند دل است»، چه معنی و مفهومی از این دو بیت بوستان درمی‌یابید؟

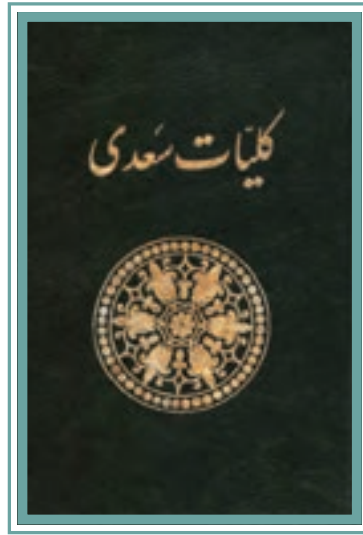
یکی بر سر شاخ، بُن می‌برید خداوند بُستان نگه کرد و دید
بگفتا: «گراین مرد بد می‌کند نه با من، که با نفسِ خود می‌کند»

۲- برخی بخش‌های کتاب «کلیات سعدی» بدین قرار است: گلستان، بوستان، غزل‌ها، قصیده‌ها، قطعه‌ها، رباعی‌ها، رساله‌های نثر. چرا چنین نامی را بر مجموعه آثار سعدی نهاده‌اند؟ چرا کلیات سعدی را نمی‌توان «دیوان سعدی» نام داد، اما مجموعه آثار حافظ را «دیوان حافظ» می‌نامیم؟

۱- بخوانید: خَد

۳- مصراع «بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار» یادآور اصطلاح «هوای گرگ و میش» یعنی هوای تاریک و روشن است. به نظر شما چگونه از این اصطلاح چنین معنایی

برمی آید؟



۴- معنی واژه «تسبیح» در مصراع «کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند» با همین واژه در بیت صائب تبریزی، شاعر نام آور سده یازدهم هجری، چه تفاوتی دارد؟
مَنْهَ - زِنهار^۱ - دل بر مُهلتِ صدساله دنیا که آخر می شود، چندان که یک تسبیح گردانی
کدام یک از این دو، نخستین معنی واژه بوده است و چگونه در معنی دوم نیز کاربرد یافته است؟

درباره معنای بیت صائب بیندیشید و بگویید «مُهلتِ صدساله دنیا» چه ارتباطی با «یک تسبیح گردانی» دارد.

۵- مقصود از «مرغان سحر»^۲ در قصیده سعدی کدام پرنده است؟ آیا در تصنیف^۳ مشهور «مرغ سحر» از ملک الشعراء بهار نیز روی سخن با همین پرنده است؟ در کدام مصراع

۱- هان! آگاه باش!

۲- که آخر می شود: زیرا به پایان می رسد («که» علت یا چرایی)

۳- هرچند در ادب فارسی گاهی «خروس» را «مرغ سحری» یا «مرغ صبح» نامیده اند، اما هیچگاه از آن به «مرغ سحر» تعبیر نکرده اند.

۴- تصنیف، شعری است که برای خواندن با موسیقی سروده می شود. «ترانه» امروزی نوع جدیدی از تصنیف است.

تصنیف می‌توان به مقصود از مرغ سحر پی برد؟

۶- میان مفهوم این دو بیت از دو قصیدهٔ سعدی چه پیوندی برقرار است؟
خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند: آخرای خفته سر از خواب جهالت بردار
خفتگان را چه خبر زمزمهٔ مرغ سحر؟ حیوان را خبر از عالم انسانی نیست^۱

۷- مفهوم بیت پایانی قصیدهٔ سعدی را با بیت‌های زیرین مقایسه کنید.

راستی موجب رضای خداست کس ندیدم که گم شد از ره راست

سعدی

راستی آور که شوی رستگار راستی از تو، ظفر از کردگار

نظامی

۸- با در نظر داشت اصطلاح‌های «چوگان‌بازی» (بخش «دانستنی»)، از بیت زیرین چه مفهومی درمی‌یابید؟

گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند کس به میدان در نمی‌آید، سواران را چه شد؟

حافظ



تندیس سعدی، شیراز

۱- آگاهی از «پرسش انکاری» و «رای تبدیل فعل اسنادی» به فهم درست بیت یاری می‌رساند.

در فارسی هشتم با پایه‌های (ارکان) چهارگانه تشبیه آشنا شدید و خواندید که پایه‌های سوم (وجه شبّه) و چهارم (ادات تشبیه) حذف‌پذیرند، اما تشبیه بدون پایه‌های اول (مشبّه) و دوم (مشبّه‌به) شکل نمی‌گیرد.

هرگاه مشبّه و مشبّه‌به (دو طرف تشبیه) به صورت یک ترکیب اضافی درآید، آن ترکیب را «**اضافه تشبیهی**» می‌نامیم.

در اضافه تشبیهی «حَقَّةُ یاقوتِ انار»، انار (مشبّه) به حَقَّةُ یاقوت (مشبّه‌به) تشبیه شده است. ظرف کوچکی را که در آن، جواهر، اشیای قیمتی یا عطر می‌گذاشتند، «حَقَّة» می‌نامیدند.^۱ یاقوت سنگ قیمتی یا جواهری است به رنگ‌های سرخ و زرد و کبود و سفید. نوعی از یاقوت سرخ به نام یاقوتِ رُمّانی از گونه‌های دیگر مرغوب‌تر بوده است. سعدی انار را به ظرف جواهری تشبیه کرده که پر از دانه‌های یاقوت‌مانند است.^۲

همچنین در مصراع «سعدیا، راست‌روان گوی سعادت بردند»، «سعادت» به «گوی» (تویی کوچک و فشرده از مادهٔ سخت و توپُر) تشبیه شده است. در ورزش ایرانی «چوگان‌بازی» دو گروه از سوارکاران با چوگانی در دست می‌کوشند تا گوی را از میان میدان بربایند. سعدی با نیروی تخیل خود، «سعادت» را مانند «گوی» پنداشته است که در میدان زندگی افکنده‌اند و تنها راست‌روان (درستکاران) می‌توانند این گوی را با خود ببرند و از خوشبختی برخوردار شوند.

۱- علاوه بر این حَقَّة، کاسه یا پیاله کوچکی بوده است که وقتی شعبده‌بازان و تردستان قدیم در کوی و برزن معرکه می‌گرفتند، آن را به تماشاگران نشان می‌دادند تا از خالی بودنش مطمئن شوند، سپس آن را وارونه روی سفره چرمین می‌گذاشتند و زمانی که برمی‌داشتند، چند مهره از زیر آن پدیدار می‌شد و بینندگان را به شگفتی و تحسین وامی‌داشت. نصیب شعبده‌باز، سگه‌هایی بود که برخی تماشاگران بر همان سفره چرمین می‌انداختند. از همین جاست که «حَقّه‌باز» معنی فریبکار و نیرنگ‌باز نیز گرفته است.

۲- ترکیب «[حَقَّةُ] یاقوتِ انار» یادآور یاقوتِ رُمّانی نیز هست؛ زیرا «رُمّان» در عربی معنی انار دارد.



بیت‌هایی که در پی می‌آید، برگرفته از باب هشتم از باب‌های دهگانه بوستان سعدی است که «در شکر بر عافیت» نام دارد. هماهنگی این بخش از بوستان سعدی را با قصیده سعدی بررسی کنید و بیت‌هایی را نشان دهید که در مقایسه میان دو شعر از پیوند مفهومی برخوردارند.

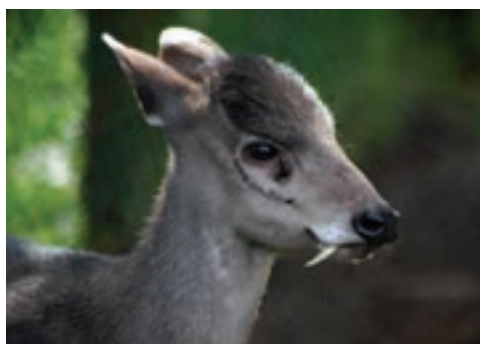
گفتار اندر گزاردن شکر نعمت‌ها

شب از بهر ^۱ آسایشِ توست و روز	مَه روشن و مِهَرِ گیتی‌فروز ^۲
اگر تشنه مانی، ز سختی مجوش ^۳	که سَقای ابر آبت آرد به دوش ^۴
صبا ^۵ هم ز بهر تو فرّاش وار ^۶	همی گستراند بساط ^۷ بهار
ز خاک آورد رنگ و بوی و طعام	تماشاگاه ^۸ دیده و مغز و کام ^۹
خور و ماه و پروین ^{۱۰} برای تو آند	قنادیل ^{۱۱} سقفِ سرای تو آند
ز خارت گل آورد و از نافه ^{۱۲} مُشک ^{۱۳}	ز راز کان ^{۱۴} و برگِ تراز چوب خشک
به دست خودت چشم و ابرو نگاشت	که محرّم به آغیار نتوان گذاشت ^{۱۵}

- ۱- از بهر: از برای، برای، به خاطر
- ۲- مهر گیتی‌فروز: خورشیدِ روشنی‌بخش جهان
- ۳- بی تاب و ناراحت نشو
- ۴- سَقای: کسی که معمولاً از درون مُشک آب می‌فروشد و به دیگران می‌نوشاند. که سَقای ابر...: زیرا ابر مانند سَقایی بر دوش خود برایت آب می‌آورد.
- ۵- نسیم لطیف و خنکی که در بامداد فصل بهار از سمت شمال خاوری می‌وزد.
- ۶- فرّاش (فرش گسترنده) + وار (مانند): مانند آنکه فرش پهن می‌کند.
- ۷- فرش، گستردنی
- ۸- گردشگاه
- ۹- از درون خاک، گیاهان و گل‌هایی را می‌رویانند که رنگشان چشم‌نواز است، بویشان هوش‌رُباست و غذایی که از آنها حاصل می‌شود، خوش‌گوار است.
- ۱۰- دسته‌ای از شن یا هفت ستاره درخشان در صورت فلکی ثور، خوشه پروین، ثریا
- ۱۱- جمع قندیل، چراغ‌ها
- ۱۲- کیسه کوچکی که در زیر شکم نوعی آهوی نر قرار دارد و از آن، مُشک بیرون می‌آید. زیستگاه این آهو در سرزمین‌های حُتن و تَبَت (در باختر چین) و قرقیزستان بوده است.
- ۱۳- ماده‌ای با عطر نافذ و پایدار که از نافه به دست می‌آید. نوع تازه آن، روغنی و قهوه‌ای رنگ است و وقتی خشک شود، رنگ قهوه‌ای تیره مایل به سیاه پیدا می‌کند. این ماده به مُشک تانار (تبتی)، مُشک ختن و مُشک قرقیزی شهرت داشته است. مُشکی یا مُشکی منسوب به همین ماده است.
- ۱۴- معدن
- ۱۵- با دست خود، چشم و ابروی تو را نقش کرد؛ زیرا کار محرّم (انسان) را نمی‌توان به غیر واگذار کرد (آغیار: ج غیر). اشاره است به آیاتی از قرآن کریم، از جمله: «[خداوند] شما را به نیکوترین صورت‌ها برنگاشت» (۶۴/۳)

به آلوان^۱ نعمت چنین پرورد
 که شکرش نه کارِ زبان است و بس
 که می‌بینم انعامت از گفتِ بیش
 که فوج^۶ ملایک^۷ بر اوج فلک
 ز بیور هزاران^۸ یکی گفته‌اند
 به راهی که پایان ندارد مپوی^۹

توانا که او نازنین پرورد^۱
 به‌جان‌گفت باید نفس بر نفس^۳
 خدایا دلم خون شد و دیده ریش^۴
 نگویم دد و دام و مور و سمک^۵
 هنوزت سپاس اندکی گفته‌اند
 برو سعدیا دست و دفتر بشوی



آهوی ختن



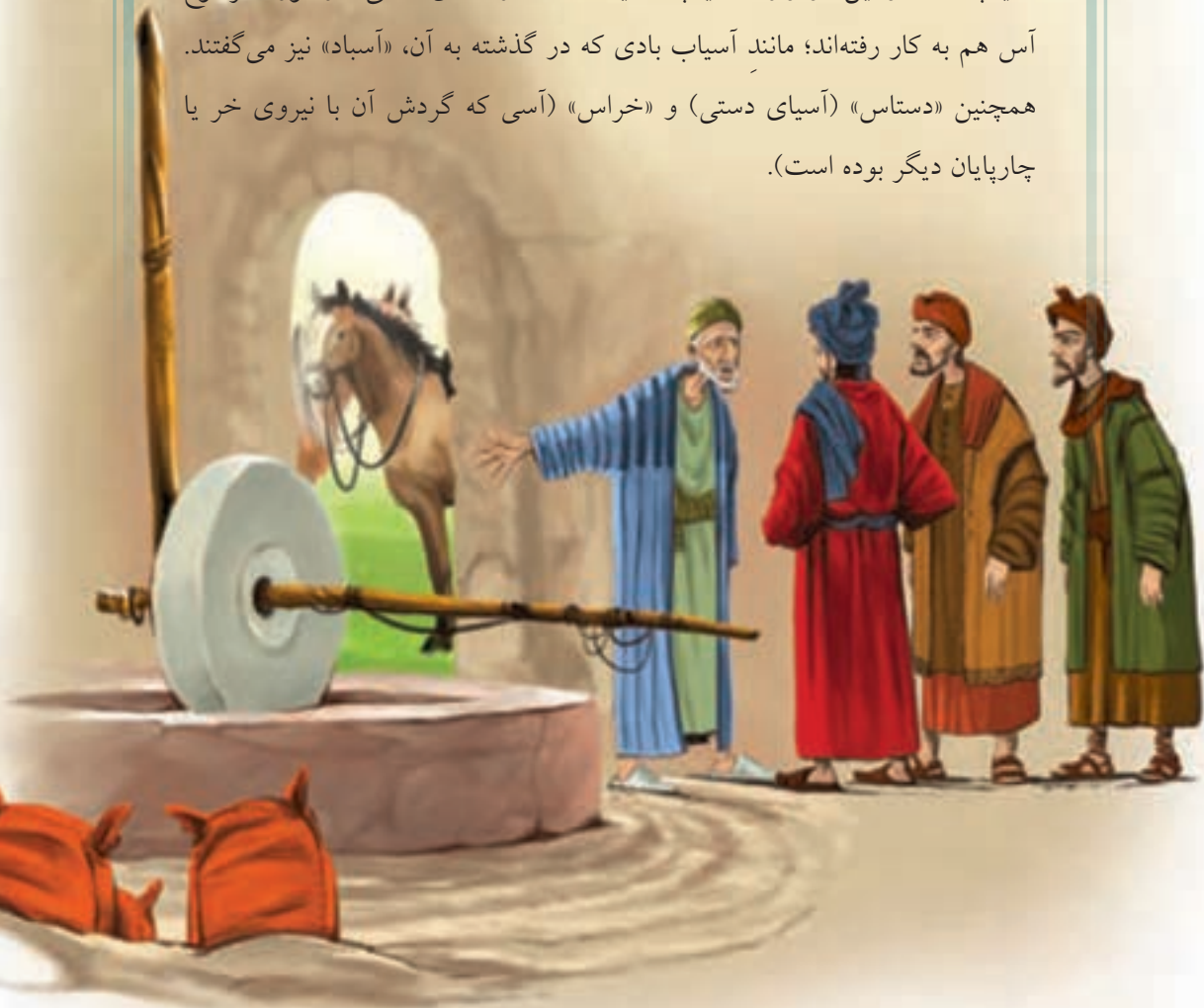
نافه و مشک

- ۱- نازنین پروردن: به ناز و نعمت پروردن، عزیز داشتن
- ۲- انواع، اقسام (در اینجا)
- ۳- در هر نفس باید از دل و جان خداوند را شکر گفت.
- ۴- ریش شدن: زخمی شدن؛ دل خون شدن و دیده ریش شدن، کنایه از سخت آزرده شدن است.
- ۵- ماهی
- ۶- بر وزن موج؛ گروه، دسته
- ۷- ملایکه، جمع شکسته «ملک» و «مَلَأَک»، فرشتگان
- ۸- بیور (بر وزن «دیگر»): هزار؛ بیور هزاران: هزارهزاران، میلیون‌ها
- ۹- از مصدر پویدن، نرو. راه بی‌پایان، شکری است که سزاوار خداوند باشد.

سفر



● آس، دو سنگ به شکل استوانه است که بر روی هم می‌گذارند. سنگ زیری ثابت است و سنگ رویی بر محور میله‌ای می‌چرخد و گندم و دانه‌های دیگر را خرد و نرم و تبدیل به آرد می‌کند. آسیاب، آسی است که با نیروی آب می‌گردد. آسیاب، کوتاه‌شده آسیاب است و این دو واژه (آسیاب، آسیا) گذشته از معنای اصلی، در مورد هر نوع آس هم به کار رفته‌اند؛ مانند آسیاب بادی که در گذشته به آن، «آسباد» نیز می‌گفتند. همچنین «دستاس» (آسیای دستی) و «خراس» (آسی که گردش آن با نیروی خر یا چارپایان دیگر بوده است).





واژه «آسمان» - که امروزه ساده به نظر می‌رسد - از ترکیب «آس» و جزء «مان» (به معنای همانندی) ساخته شده است. زیرا مردم روزگار باستان می‌پنداشتند که جنس آسمان - که همچون سقفی سخت بر فراز زمین جای گرفته - از سنگ است.



- این یک مَثَلِ قدیمی است که می‌گوید: نان از زیر سنگ درمی‌آید، و اشاره‌ای است به مشقّتی که آدم برای تهیّه نان متحمّل می‌شود؛ اولاً گندم در میان کشتزاران از زیر سنگ‌ها و کلوخ‌ها سبز می‌شود و بعداً باید برود زیر سنگ آسیا و آرد شود، و آن وقت توی دکان سنگگی، روی سنگ داغ بپزد و به دست خریدار برسد، در واقع کلّ مسیر او از زیر سنگ است. اصولاً این ضرب‌المثل، بیشتر ناظر بر سنگ زبرین آسیاست که آرد از زیر آن خارج می‌شود.

- معمولاً وقتی آب کم بود، بارها در نوبت می‌ماندند؛ و از همین جا بود که مَثَلِ معروف «آسیا به نوبت» وارد ادب فارسی شده است. در موارد کم‌آبی، بارهای گندم را به ردیف و به نوبت در کنار آسیا می‌چیدند و خرّها را بازمی‌گرداندند و یکی دو روز بعد که نوبت آنها می‌شد، بازمی‌گشتند و بار را که آرد شده بود، می‌بردند.^۱

۱- آسیای هفت‌سنگ، ص ۱۷۳



بر پایه شناختی که از ویژگی‌های آسیا به دست آورده‌اید، مفهوم مثل‌ها و بیت‌های پایین را بررسی کنید.

- ریش در آسیا سفید کردن
- آب‌ها از آسیاب افتادن
- دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی
عجب است اگر نگردد، که بگردد آسیابی

سعدی

- چون بدیدی گردشِ سنگِ آسیا، آبِ جو را هم بینِ آخر، بیا
خاک را دیدی برآمد در هوا در میانِ خاک، بنگر باد را

مثنوی مولانا



● خواندید که در حکایت برگرفته از کتاب اسرار التوحید، پیر «زبانِ حال» آسیاب را بازگو کرد. زبان حال، نشان‌دهنده حالت و صفت درونی یک موجود است؛ مثلاً اگر نشانه گرسنگی یا خستگی در چهره کسی آشکار باشد، او بی‌آنکه سخن بگوید، با زبان حال می‌گوید که گرسنه یا خسته است. در ادب فارسی شاعران با نگاه هنرمندانه به ویژگی‌های پنهان اشیای پیرامونی، آنها را هم با زبان حال به سخن درآورده‌اند تا اندیشه و پیام خود را به صورتی خیال‌انگیز به مخاطبان برسانند.

در حکایت منظومی که از «اسرار نامه عطار نیشابوری» در پی آورده‌ایم، این بار پیر از زبان حال شتر سخن می‌گوید. به نظر شما شتر در اینجا نماد چه کسانی است و چه اندرز یا هشدار درون حکایت نهفته است؟

خراسی دید روزی پیرِ خسته که می‌گردید اُشترِ چشم‌بسته

بزد یک نعره و در جوش آمد^۱ که تا دیری از آن با هوش آمد^۲
به یاران گفت کین سرگشته اُشتر زفان^۳ حال بگشاد از دلی پر^۴
که رفتم از سحرگه تا شبانگه مگر^۵ - گفتم که - پیمودم بسی ره
چو بگشادند چشمم، شد درستم که چندین رفته، بر گام نخستم

- ۱- در جوش آمدن: از خود بیخود شدن
- ۲- که مدت زیادی گذشت تا به هوش آمد (با: به). ناگهان حقیقتی بر پیر کشف می‌شود و گشایشی روحانی برای او پدید می‌آید و مدتی از خود بیخود می‌ماند و سپس به خود می‌آید.
- ۳- زَفان یا زَفان، صورت دیگری از «زبان» است.
- ۴- آزرده، ناراحت و گله‌مند (در اینجا)
- ۵- شاید

عجایب صنع حق تعالی



۱- در عبارت «خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی گنجد»، ضمیر «وی» به «چشم» بازمی گردد. در فارسی کهن، ضمیرهای «او» و «وی» برای جاندار و بی جان - هردو - به کار می رفته است.
پنج نمونه دیگر در متن درس جست و جو کنید که ضمیر «وی» به بی جان بازگردد.



۲- در گروه «نوشابه تگری» واژه «تگری» چه معنایی دارد و نسبت یافته به کدام واژه به کاررفته در متن درس است؟



- مفهوم این بیت ناصر خسرو را با توجه به ضمیرهای به کاررفته بنویسید.
گوشت ار گنده شود، او را نمک درمان بود
چون نمک گنده شود، او را به چه درمان کنند؟



- ۱- بر پایه معنای واژه «دیبا»، مفهوم مثل گونه این بیت سعدی چیست؟
خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم^۱
- ۲- درس «عجایب صنع حق تعالی»، فشرده بخشی از کتاب کیمیای سعادت است. عبارت پایین، دنباله حذف شده کدام جمله درس است و مقصود از آن چیست؟
«که اگر به سنگ سخت گرفته نبودی، به یکبار بیرون آمدی تا جهان غرق کردی یا پیش از آنکه مرغ^۲ به تدریج آب خوردی، برسیدی^۳».
- ۳- در جمله‌هایی از قبیل «در زمین نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است» و «در مورچه نگاه کن که به وقت خویش غذا چون جمع کند»، از فعل «نگاه کن» چه معنایی برداشت می‌شود؟ از «نظر کنی» در جمله «این همه آیات حق تعالی است که تو را فرموده است تا در آن نظر کنی» چطور؟
- ۴- مدهوش، واژه عربی به معنای سرگشته، سرگردان و حیران است (چنان‌که در متن درس به همین معنا آمده است)، اما در فارسی علاوه بر این، معنی «بیهوش» هم از آن دریافت می‌شود. چرا چنین تغییری در معنی واژه پدید آمده است؟
معنای واژه «رویه» نیز در زبان عربی «اندیشه و تأمل» بوده، ولی در فارسی به معنی «سبک و روش» کاربرد یافته است. چرا؟
- ۵- در بند پایانی «عجایب صنع حق تعالی» خواندیم: «و مثل^۴ تو چون مورچه‌ای است

۱- رشتن = رسیدن: تبدیل پنبه یا پشم به نخ

۲- سبزه

۳- رسیدن: تمام شدن، پایان یافتن

۴- حالت، وضعیت

که در قصر مَلِکی سوراخی دارد؛ جز غذای خویش و یاران خویش چیزی نمی‌بیند؛ و از جمال صورت قصر و بسیاری غلامان و سریرِ مَلِکِ وی، هیچ خبر ندارد». می‌دانیم که «مَلِک» به معنای «پادشاه» و «مَلِک» به معنای «پادشاهی، سلطنت»^۱ است. در کتاب فارسی خوانش «مَلِک» برگزیده شده است. آیا اگر ترکیب را به صورت «سریرِ مَلِکِ وی» بخوانیم، همچنان معنارسان است؟ چرا؟

۶- بند پایانی درس «عجایب صنوع حق تعالی» (برگرفته از کیمیای سعادت) را با این بند از همان کتاب مقایسه کنید و بگویید نویسنده چگونه از تمثیل مورچه در هریک برای رساندن مقصود خود بهره جسته است.

● مَثَلِ ایشان چون مورچه‌ای است که بر کاغذی می‌رود و کاغذ را می‌بیند که سیاه می‌شود و بر وی نقشی پیدا می‌آید. نگاه کند، سرِ قلم ببیند، شاد شود و گوید: «حقیقت این کار بشناختم؛ این نقّاشی، قلم می‌کند». و این، مثالِ طبیعی^۲ است که هیچ چیز ندانست از محرّکات^۳، جز درجَتِ بازپسین^۴. پس مورچه دیگری بیامد که چشم وی فراخ‌تر^۵ بود و



مسافت دیدار وی بیشتر بود. گفت: «غلط کردی؛ من این قلم را مسخّری می‌بینم و وَرای^۶ وی چیزی دیگر همی‌بینم که این نقّاشی وی می‌کند»؛ و بدین شاد شد و گفت: «حقیقت این است که من بدانستم که نقّاش انگشت است نه قلم، و قلم مسخّر انگشت است». و این، مثالِ منجم است که نظر وی بیشتر بکشید، بدانست که طبایع^۸ مسخّر کواکب^۹ اند، ولکن

- ۱- مُلک همچنین معنای سرزمین، کشور، مملکت نیز دارد.
- ۲- نسبت یافته به «طبیعت»؛ کسی که اصالت را به ماده می‌دهد و وجود خدا را انکار می‌کند.
- ۳- حرکت دهنده‌ها، به حرکت درآورنده‌ها
- ۴- درجَتِ بازپسین: آخرین درجه
- ۵- بازتر
- ۶- اشتباه کردی (غلط کردن در فارسی کهن، توهین‌آمیز نبوده است).
- ۷- بالاتر از
- ۸- جمع طبیعت؛ در باور پیشینیان، چهار طبیعت یا چهار عنصر عبارت‌اند از: خاک، باد، آب، آتش
- ۹- جمع کواکب؛ ستارگان

ندانست که کواکب نیز مسخّر فریشتگانند و به درجاتی که وراى آن بُود، ره نیافت!



قوسِ قُرح که امروزه به آن «رنگین‌کمان» می‌گوییم، گاه در فارسیِ کهن «تیراژه» نیز نامیده شده است. قوس در عربی به معنای کمان است و قُزَح را فرشتهٔ موکَل بر ابرها دانسته (یعنی فرشته‌ای که عهده‌دار و مأمور جابه‌جایی و ریزش باران از ابرهاست) و رنگین‌کمان را کمان رنگارنگ او تصوّر کرده‌اند؛ همچنان‌که در شعر فارسی نیز آن را «کمان رستم» یا «کمان سام» نامیده‌اند.

پرواز



۱- ارتباط درون‌مایه شعر «پرواز» را با بیت زیر بررسی کنید.

دست از طلب^۱ ندارم تا کام من برآید یا تن رسد به جانان^۲ یا جان ز تن برآید

حافظ

۲- چرا شاعر در نخستین بیت «پرواز»، گفتاورد (نقل قول) را در مصراع اول آورده و از گوینده و شنونده در مصراع دوم نام برده است؟ این جابه‌جایی در ترتیب گوینده و گفتاورد، در بیت سوم با بیت اول چه تفاوتی دارد و به چه دلیل صورت گرفته است؟



۱- جست‌وجو یا تلاش برای یافتن چیزی یا کسی

۲- محبوب، معشوق



خانه پدری و آرامگاه نیما یوشیج در روستای یوش، مازندران